

فقه و فلسفه

این داستان مباحثه من با یک طلبه جوان است. ایشان در سخنرانی بعد از نماز جماعت آیه زیر را برای نمازگزاران غلط تفسیر کرد.

سوره نور آیه ۳۷: خداوند به هر کس که بخواهد بی حساب مال می‌دهد.

بعد از نماز جماعت من به ایشان اعتراض کردم و گفتم. نه اینطور نیست، خداوند همیشه به حساب می‌دهد ولی چون ما به حساب و کتاب خداوند علم کافی نداریم اینطور فکر می‌کنیم و تفسیر می‌کنیم که خدا به غیر حساب می‌دهد. که نپذیرفت و گفت این آیه قرآن است. یعنی خدا دروغ گفته است؟ گفتم خدا دروغ نگفته. خداوند اصلاً حرف نمی‌زند که دروغ بگوید یا راست بگوید. خداوند فقط می‌فهماند. خداوند از طریق قلب و روح و ذهن با ما انسانها سخن می‌گوید و هر چیزی که ما از جهان می‌فهمیم این خداوند است که به ما فهمانده است و ما به اندازه ایمان و خلوص عملی خود که به خداوند داریم و ظرفیت هوشی که از آن برخورداریم و به زبان مادری و ادبیاتی که یاد گرفته ایم آن فهم را برای دیگران بیان می‌کنیم و می‌توانیم بگوئیم که این فهم را خداوند به من گفته است. و مردم نیز می‌توانند بفهمند که ما راست می‌گوییم یا راست نمی‌گوییم. **ذهن**، آنقدر اهمیت دارد که اگر شما بجای کلمه **خدا** در قرآن کلمه **ذهن** را بگذارید، هیچ خللی در معنای آیات بوجود نمی‌آید.

ذهن انسان گاه چیره گه نگون – **ذهن یزدان** ایمن از ریب المنون (مولانا)

ایشان نپذیرفت و پرسید از کدام تفسیر قرآن استفاده کرده ای؟ گفتم از تفسیر خاصی استفاده نکرده ام من همه تفاسیر عالمانه و حکیمانه قرآن و از جمله نهج البلاغه و المیزان علامه طباطبایی و پرتوی از قرآن آیت اله طالقانی و مثنوی مولانا را خوانده ام و سخنان اغلب حکیمان و دانشمندان و جامعه شناسان را هم گوش داده ام. ما نباید قرآن را طوری تفسیر کنیم که آیات و احکام راهبردی قرآن (ان الله یامر بالعدل والاحسان) نقض شود. ایشان گفت اینها حرفهای سروش (دکتر) است. او نماز شب هم می‌خواند ولی کافر است. گفتم من او را **کافر** نمی‌دانم. کافر کسی است که **حقیقتی** را ببیند و بفهمد و عمداً روی آن را بپوشاند. مثلاً این میز را ببیند که هست ولی بگوید نیست. اما در خصوص اینکه چرا در قرآن آمده که خداوند به هر کس بخواهد بی حساب نعمت می‌دهد و به هر کس که نخواهد نمی‌دهد، هرچند او تلاش زیادی برای بدست آوردن نعمت و خروج از فقر بکند. به ایشان گفتم این به اراده خداوند بر نمی‌گردد. خداوند استاندارد دوگانه ندارد، به شرایط سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و مدیریتی جامعه بر می‌گردد. پیامبر گرامی اسلام به عنوان مدیر عالی و راهبردی جامعه در آن شرایط خاص زمانی و مکانی نمی‌توانست «عدالت اجتماعی» مد نظرش را به فوریت اجرا نماید و فقر را در جامعه حتی بطور نسبی کاهش دهد. توصیه ها و راهکارهایی برای رفع تدریجی فقر از جامعه با ابزار «زکات» و کمک های مستقیم و غیرمستقیم به فقرا در قرآن آمده ولی همه این راهکارها و توصیه ها در شرایط اجتماعی و فرهنگی و سیاسی آن زمان سالها طول می کشید که فقر بکلی از میان برود. ولی امروز با تشکیل یک دولت سوسیالیستی امکان رفع فقر از جامعه با استفاده از امکانات الکترونیکی و سامانه ای و درک و فهم عمومی از تأثیر عدالت و مهربانی این هدف راحت تر و آسان تر ممکن می شود. و لذا پیامبر گرامی اسلام با توجه به هوشمندی راهبردی که داشتند من هم جای ایشان بودم برای حفظ آرامش و امنیت و امیدواری جامعه همین سخن پیامبر را بیان می کردم. و این نشان دهنده اوج هوشمندی

مدیریتی ایشان را نشان می دهد. چرا که اساساً «قرآن» نیز یک کتاب جامع مدیریت عمومی برای زندگی است و ضرورتی ندارد که نکات فلسفی با دقت های آکادمیک در آن توضیح داده شود. مطالب دیگری را هم به این طلبه جوان یاد آور شدم و از جمله به ایشان گفتم که اولاً اصول دین یعنی فلسفه دین. ثانیاً انسان از طریق روح و ذهن و قلب که همه یکی هستند به خداوند متصل اند یعنی ذهن، عقل، روح و قلب، نقطه اتصال انسان به خداوند است. و این نقطه در صالحان، پیامبران و اولیاء البته قوی تر و وسیع تر است بدلیل خلوص در عمل. نهایتاً به ایشان تأکید کردم که با توجه به توضیحات فوق لازم است فقیهان یا فیلسوف (دانا) باشند و یا با فلسفه آشنایی کامل داشته باشند. همانطور که پیامبر گرامی اسلام و ائمه علیهم السلام همه فیلسوف و دانشمند درجه یک زمان خود بوده اند. فیلسوف و پیامبر باید بتواند خودش را از لحاظ ذهنی و علمی جای خدا (جهان ساز) بگذارد. فقط در این صورت است که فقیه می تواند در مورد زندگی نظر مدیریتی شامل راهبرد و راهکار ارائه دهد.

پیوست ()

این نوشته حاصل گفت و گویی است که میان من و یک طلبه جوان درباره تفسیر قرآن، رابطه خداوند با انسان، فلسفه دین و جایگاه فلسفه در فقه شکل گرفت. ایشان پس از اقامه نماز جماعت، در سخنرانی خود آیه ای از قرآن را به این معنا تفسیر کرد که خداوند به هر کس که بخواهد، بدون حساب و کتاب مال و نعمت می دهد. پس از نماز به ایشان اعتراض کردم و گفتم: به نظر من، این تعبیر نباید به این معنا باشد که خداوند بدون حساب و نظام و علت به انسان ها نعمت می دهد. خداوند همه چیز را بر اساس نظامی دقیق و حساب شده اداره می کند؛ اما چون ما به تمام ابعاد این نظام و حساب و کتاب الهی آگاهی نداریم، ممکن است تصور کنیم که برخی نعمت ها «بی حساب» به انسان داده شده اند. ایشان این برداشت را نپذیرفت و گفت: این آیه قرآن است؛ یعنی خداوند دروغ گفته است؟ پاسخ دادم: خیر، خداوند دروغ نگفته است؛ زیرا خداوند مانند انسان سخن نمی گوید که سخنش را با معیارهای گفتار انسانی، راست یا دروغ بدانیم. آنچه ما از خداوند دریافت می کنیم، در حقیقت نوعی فهم و ادراک است. خداوند از طریق قلب، روح و ذهن انسان با او ارتباط برقرار می کند و انسان به اندازه ظرفیت ادراکی، میزان خلوص و پاکی عمل و دانشی که دارد، آن دریافت را در قالب زبان و ادبیاتی که آموخته است برای دیگران بیان می کند. از این منظر، هر آنچه انسان از جهان و حقیقت درمی یابد، می تواند جلوه ای از فهمی باشد که خداوند در وجود او پدید آورده است. انسان سپس آن فهم را با زبان و مفاهیم بشری بیان می کند. بنابراین، ممکن است فردی بگوید: «خداوند این حقیقت را به من فهمانده است.» اما دیگران نیز می توانند با سنجش عقلانی و اخلاقی، تشخیص دهند که آیا آن سخن با حقیقت سازگار است یا نه.

آن طلبه جوان سپس از من پرسید: «از کدام تفسیر قرآن استفاده کرده ای؟» گفتم: من این برداشت را صرفاً از یک تفسیر خاص نگرفته ام. مطالعاتی در تفاسیر مختلف داشته ام و سخنان بسیاری از اندیشمندان، فیلسوفان و جامعه شناسان را نیز دنبال کرده ام.

ایشان در پاسخ گفت: «اینها حرف‌های دکتر سروش است. او نماز شب هم می‌خواند، ولی کافر است». گفتیم: من او را کافر نمی‌دانم. از نظر من، کفر به معنای پوشاندن آگاهانه حقیقت است؛ یعنی انسان حقیقتی را ببیند و آن را بفهمد، اما عمداً آن را انکار و پنهان کند. برای مثال، اگر کسی این میز را ببیند و با وجود یقین به وجود آن، عمداً بگوید چنین میزی وجود ندارد، این نمونه‌ای از پوشاندن حقیقت است. بنابراین، نمی‌توان صرفاً به دلیل اختلاف نظر فکری یا فلسفی، فردی را کافر دانست.

اراده الهی و مسئله فقر

در ادامه بحث، درباره این مسئله صحبت کردیم که چرا در قرآن از بخشش نعمت به هر کس که خداوند بخواهد سخن گفته شده است. آیا این مسئله به این معناست که فقر و ثروت انسان‌ها صرفاً نتیجه اراده مستقیم خداوند است و تلاش و کوشش انسان یا شرایط اجتماعی هیچ نقشی ندارد؟

به ایشان گفتیم که به نظر من، بسیاری از این مسائل را باید در چارچوب شرایط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و مدیریتی جامعه تحلیل کرد. فقر یک پدیده اجتماعی است و عوامل متعددی در ایجاد یا کاهش آن نقش دارند. نمی‌توان هر فقری را صرفاً به اراده مستقیم خداوند نسبت داد و نقش ساختارهای اجتماعی و مدیریتی را نادیده گرفت. پیامبر گرامی اسلام، به عنوان رهبر و مدیر عالی جامعه اسلامی، در شرایط خاص تاریخی و اجتماعی زمان خود، نمی‌توانست همه اهداف عدالت اجتماعی را به صورت فوری و کامل محقق کند. با این حال، قرآن و سنت اسلامی راهکارهای متعددی برای کاهش فقر و حمایت از محرومان ارائه کردند؛ از جمله زکات، صدقات، انفاق و کمک‌های مستقیم و غیرمستقیم به نیازمندان.

اجرای کامل این راهکارها در جامعه‌ای با ساختارهای اقتصادی و اجتماعی آن زمان، طبیعتاً به گذشت زمان نیاز داشت و نمی‌توان انتظار داشت که فقر در مدت کوتاهی به طور کامل از میان برود. اما امروز شرایط متفاوت است. انسان معاصر از ابزارهای مدیریتی، فناوری‌های اطلاعاتی، سامانه‌های الکترونیکی و ظرفیت‌های گسترده اقتصادی و ارتباطی برخوردار است. اگر جامعه‌ای بر پایه عدالت اجتماعی، مسئولیت‌پذیری، همبستگی و حمایت از محرومان سازمان‌دهی شود، امکان کاهش و حتی رفع فقر بسیار بیشتر از گذشته فراهم شده است.

از این منظر، اگر پیامبر گرامی اسلام امروز در شرایط کنونی و با امکانات مدیریتی و فناوری امروز زندگی می‌کرد، طبیعتاً می‌توانست از ابزارهای جدید برای تحقق بهتر عدالت اجتماعی استفاده کند. بنابراین، توجه به شرایط زمان و مکان و استفاده از ابزارهای مناسب برای تحقق اهداف الهی، خود نشانه‌ای از هوشمندی راهبردی و مدیریتی است. به باور من، یکی از ویژگی‌های مهم قرآن نیز همین است که فقط یک کتاب فلسفی یا دانشگاهی نیست، بلکه کتاب هدایت و مدیریت زندگی انسان است. بنابراین، نباید انتظار داشت که همه مسائل فلسفی و نظری با جزئیات و دقت‌های تخصصی و آکادمیک در آن بیان شده باشد. قرآن اصول و جهت‌گیری‌های اساسی را ارائه می‌کند و انسان باید با استفاده از عقل، دانش، تجربه و شرایط زمان و مکان، راهکارهای مناسب برای تحقق آن اصول را پیدا کند.

اصول دین و فلسفه دین

در ادامه این گفت‌وگو، به این نکته نیز اشاره کردم که «اصول دین» را می‌توان در حقیقت، مبانی فلسفی و نظری دین دانست. انسان برای فهم درست دین، تنها به احکام فقهی نیاز ندارد، بلکه باید درباره خدا، انسان، جهان، حقیقت، اخلاق و هدف زندگی نیز تفکر کند.

از نظر من، انسان از طریق ذهن، عقل، روح و قلب خود با حقیقت الهی ارتباط برقرار می‌کند. این مفاهیم در وجود انسان از یکدیگر کاملاً جدا نیستند، بلکه وجوه مختلفی از یک حقیقت انسانی‌اند که امکان ارتباط و ادراک حقیقت را برای انسان فراهم می‌کنند.

البته این ارتباط و ادراک در انسان‌های صالح، پیامبران و اولیای الهی، به دلیل خلوص بیشتر و پاکی عمل، می‌تواند عمیق‌تر و گسترده‌تر باشد. هرچه انسان از خودخواهی و آلودگی‌های نفسانی فاصله بگیرد، ظرفیت او برای درک حقیقت نیز افزایش می‌یابد.

ضرورت آشنایی فقیه با فلسفه

در پایان به آن طلبه جوان تأکید کردم که فقیه برای ارائه نظر درباره مسائل اساسی زندگی انسان و جامعه، لازم است یا خود فیلسوف و صاحب اندیشه باشد یا دست‌کم با فلسفه و مبانی فلسفی آشنایی عمیق و کامل داشته باشد. پیامبران و ائمه علیهم‌السلام را نیز می‌توان از بزرگ‌ترین اندیشمندان و صاحبان حکمت در تاریخ بشر دانست؛ زیرا آنان درباره خدا، انسان، جامعه، اخلاق و آینده بشر اندیشه‌ای عمیق و جامع داشته‌اند.

فقیه‌ای که می‌خواهد درباره زندگی اجتماعی انسان، حکومت، اقتصاد، عدالت، فرهنگ و سیاست نظر بدهد، نمی‌تواند تنها به احکام جزئی و فقهی اکتفا کند. او باید جهان را به صورت یک مجموعه به هم پیوسته ببیند و نسبت میان خدا، انسان، جامعه و طبیعت را درک کند.

به تعبیر دیگر، فیلسوف و رهبر دینی باید بتواند در مقام اندیشه، خود را در جایگاه «جهان‌ساز» قرار دهد؛ یعنی بتواند جهان را از منظر آفریننده آن تصور کند و ببیند اگر قرار بود جهانی بر اساس حکمت، عدالت، رحمت و عقل ساخته و اداره شود، چه اصول و قواعدی باید بر آن حاکم باشد.

تنها با چنین نگاه جامعی است که فقیه می‌تواند از سطح بیان احکام فردی فراتر رود و درباره زندگی اجتماعی انسان، راهبردها و راهکارهای مدیریتی ارائه کند.

بنابراین، به باور من، فقه بدون فلسفه ممکن است به مجموعه‌ای از احکام جزئی تبدیل شود و فلسفه بدون فقه نیز ممکن است از واقعیت‌های زندگی اجتماعی فاصله بگیرد. پیوند میان فقه، فلسفه، اخلاق، علوم اجتماعی و دانش مدیریت می‌تواند به فهمی جامع‌تر از دین و به ارائه راهکارهای مناسب‌تر برای اداره عادلانه جامعه منجر شود. دین، اگر قرار است در زندگی انسان زنده و پویا باشد، باید بتواند اصول ثابت الهی را با شرایط متغیر زمان و مکان پیوند دهد. این کار بدون عقل، فلسفه، دانش و شناخت عمیق از جهان و انسان امکان‌پذیر نیست.

اگر بخواهید، می‌توانم همین مقاله را در مرحله بعد فلسفی‌تر، علمی‌تر و مستدل‌تر کنم و آیات و روایات مرتبط را نیز اضافه کنم تا به شکل یک مقاله جدی با عنوان «ضرورت پیوند فقه و فلسفه در حکمرانی اسلامی» درآید.